



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶ / ۰۸ / ۱۸

یونس نگاه

تفنگ‌ها برای پیروزی به پشتوانه فکری و سازمانی نیاز دارند

تسلط طالبان، مردم ما را در بحران عمیقی معلق نگه داشته است. در برابر استبداد موجود، جبهاتی تشکیل شده و دست به تحرکاتی می‌زنند، اما وقتی به فعالیت آن‌ها نگاه کنیم متوجه یک کمبود بسیار جدی می‌شویم. این جبهات جز شعارهای کلی، اعلامیه‌های مطبوعاتی و اساسنامه‌های ابتدایی، سند جامع و عملی به مردم ارائه نکرده‌اند. مردم هنوز نمی‌دانند که این گروه‌ها واقعاً چه دورنمایی برای اداره کشور دارند، چقدر جامعه امروز را می‌شناسند و آیا برنامه‌ای سیاسی برای فردا دارند یا صرفاً به تفنگ و مبارزه مسلحانه دل بسته‌اند. مدیریت اکثر این جبهات در دست کسانی است که در حکومت جمهوریت مقام و مسئولیت‌های کلیدی داشتند. اصولاً اینان باید در کنار برافراشتن پرچم مبارزه، جمع‌بندی دقیق از گذشته خود ارائه می‌کردند، علت‌های اصلی سقوط جمهوریت را توضیح می‌دادند و به مردم اطمینان می‌دادند که در صورت بازگشت به قدرت، چه تغییر بنیادی در سیاست‌ها و رفتار خود ایجاد خواهند کرد. تقلیل مبارزه به جنگ جبهه‌ای و تمرکز محض بر تفنگ، انحراف پرهزینه‌ای است.

تاریخ مبارزات سیاسی نشان داده که تفنگ بدون فکر و سازمان، در نهایت یا به بازتولید استبداد می‌انجامد یا در پیچ‌وخم معادلات منطقه‌ای خنثی می‌شود. بدون داشتن برنامه سیاسی عینی، مبارزه به سرانجام نمی‌رسد و اعتماد آسیب‌دیده جامعه بازسازی نمی‌شود.

مشکل اصلی امروز ما تنها حضور طالبان یا دست‌درازی قدرت‌های بیرونی نیست، بلکه خلای عمیقی است که در نبود ساختار و اندیشه سیاسی شکل گرفته است. جامعه در واقع میان دو سنگ گیر افتاده است؛ از یک‌سو گروهی حاکم است که با بستن مکاتب و دانشگاه‌ها به روی دختران، حذف تخصص و اتکا به تکبر مذهبی، کشور را به سمت نابودی می‌برد و از سوی دیگر، جریان‌ها و سیاست‌مدارانی قرار دارند که در گذشته خود منجمد مانده و از بند محله‌گرایی و قشری‌گری رها نشده‌اند.

در این میان، میلیون‌ها انسان تحصیل‌کرده، زن، جوان و افراد طبقه متوسط که خواهان کشور آباد، دموکرات و متکی بر قانون هستند، صدای‌شان شنیده نمی‌شود. صدای این اکثریت در پراکندگی، ناامیدی و گرفتاری‌های فردی گم شده است. بزرگ‌ترین خطر در چنین شرایط، انفعال و ناامیدی نیروهای آگاه جامعه است. مساله ما کمبود آدم‌های فهمیده یا حتی نبود تحلیل‌های نسبتاً راهگشا در رسانه‌ها نیست، بلکه فقدان تشکل، سازمان و نهادهای پایداری است که بتوانند این کادرهای پراکنده را دور هم جمع کنند، به مبارزه مسلحانه یا مدنی پشتوانه فکری ببخشند و از ایده‌ها برنامه عمل واقعی بسازند.

کار فردی هر چند آگاه‌کننده باشد، مانند قطره‌های بارانی که روی خاک بسیار تشنه می‌افتد، اثر پایدار نمی‌گذارد. مقالات و بحث‌های رسانه‌ای در سیلاب اطلاعات روزمره گم می‌شوند و منجر به تغییر پایدار نمی‌شوند. کار فردی سه چیز حیاتی را کم دارد؛ اول) انباشت دانش و تحقیق منظم. یک شخص به تنهایی نمی‌تواند همه ابعاد پیچیده اقتصاد، جامعه و سیاست را تحقیق کند، اما نهاد می‌تواند با تکیه بر کار جمعی تحلیل عینی ارائه دهد. دوم) اعتبار و صدای جمعی. وقتی موضع‌گیری از آدرس نهاد مشخصی مطرح می‌شود، در سطح ملی و بین‌المللی وزن و اهمیت حقوقی پیدا می‌کند. سوم) پیوند نظریه با عمل. افراد حتی بسیار آگاه امکان اقدام برای تحقق ایده‌های خود را ندارند، و برای عملی‌ساختن طرح و نظریه و همچنین جهت دادن به مبارزات میدانی، به سازمان و نهاد نیازمندیم.

برنامه و ساختار غیرپروژه‌ای

تجربه گروه حاکم نشان می‌دهد که قدرت‌پایداری آن‌ها بیش از آن‌که حاصل جذابیت فکری باشد، نتیجه ساختارهای ریشه‌دار سنتی‌شان مانند نظام مدارس و سیستم مالیات مذهبی است. آن‌ها با همان ساختارها نیرو تربیت می‌کنند، منابع گرد می‌آورند و تداوم می‌یابند. در مقابل، احزاب و گروه‌های دوره جمهوریت به دلیل پروژه‌محوری، نبود تماس ارگانیک با مردم و نداشتن نهادهای مستقل، با یک تکان سیاسی مثل حباب پاشیدند. تفنگداران امروز اگر نتوانند

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولی

ساختار فکری و منطق به نیازهای واقعی جامعه ایجاد کنند، حتی در صورت پیروزی در چاله‌ای شبیه تجربه جمهوری اسلامی سقوط خواهند کرد.

از سوی دیگر، چنین نهادها و تشکلهایی نباید به انجمن‌های روشنفکری برای بحث‌های دور از واقعیت یا کاروبار پروژه‌ای تبدیل شوند. تجربه دوران جمهوری اسلامی افغانستان نشان داد که سیاست‌های پروژه‌ای به دلیل وابستگی به بودجه‌های کوتاه‌مدت و چسبیدن به ظاهر مسایل، باعث تحول ریشه‌ای و ایجاد رابطه عمیق با مردم نمی‌شود. مبارزه چه در میدان و چه در عرصه سیاست، نیازمند کار فکری است که از بستر واقعی جامعه برخیزد و ریشه در خواسته‌های مردم داشته باشد.

نهادهای سیاسی آینده که باید به عنوان بال دوم مبارزات موجود عمل کنند، باید برنامه‌ی عمل چند مرحله‌ای داشته باشند:

اول) باید راهکار عینی برای دوره گذار و پسا طالبان ارایه کنند و نشان دهند که چطور می‌توان از دل واقعیت‌های سخت افغانستان به یک حکومت ملی و دموکراتیک رسید.

دوم) باید منافع طبقاتی و صنفی دهقانان، کارگران، طبقه متوسط شهری، زنان و جوانان را شناسایی و تحلیل کنند، و خواسته‌های آن‌ها را به زبان ساده و شفاف بیان نمایند.

سوم) باید در برابر سیاست‌های علم‌زدایی و بستن مکاتب، مرجعیت فکری بسازند و عقلانیت، علم و تکنولوژی را میان نسل جدید ترویج کنند تا جامعه از دام خرافات و تقدیرگرایی نجات یابد.

در نهایت، با ارائه تحلیل‌های دوام‌دار از وضعیت کشور، منطقه و جهان، راه را برای جریان‌های همسو و مبارزان میدانی روشن سازند تا تفنگ‌ها در تاریکی و بی‌هدف شلیک نشوند.

برای این‌که این مسیر به انحراف نرود، کار جمعی باید بر چند اصل اساسی و غیرقابل معامله استوار باشد:

نخست) باور به حاکمیت قانون، دموکراسی و حقوق برابر همه شهروندان بدون توجه به قوم، زبان و جنسیت.

دوم) مرزبندی شفاف و بدون قید و شرط با تمامیت‌خواهی، تکبر مذهبی، قوم‌گرایی و تمام‌تجارب شکست‌خورده دوره تنظیمی و جمهوری که کشور را به این روز سیاه نشاندد.

سوم) تعهد عملی به معارف، توسعه متوازن و استفاده از دانش مدرن برای آبادانی وطن.

و چهارم) تن دادن به انضباط سازمانی و پذیرش این حقیقت که نجات کشور از مسیر قهرمان‌های فردی، تفنگ‌های بی‌هدف یا معاملات پشت پرده نمی‌گذرد، بلکه با کار سیستماتیک، تشکل و ایجاد اعتماد همگانی میسر است.

پیروزی ناممکن نیست

در تاریک‌ترین برهه‌های تاریخ، بزرگ‌ترین آسیب از دست دادن امید و تن دادن به وضعیت موجود است. تثبیت ناامیدی از تغییر به سود حاکمان مستبد تمام می‌شود. اما تاریخ نشان داده که هیچ نظم ظالمانه، ضد بشری و ضد علمی برای مدت طولانی دوام نمی‌کند. نارضایتی عمیقی که امروز میان دختران محروم از درس، جوانان هراسان از آینده و مردم گرسنه وجود دارد، حکایت از تمایل و امید جامعه به نجات دارد. امید، خوش‌بینی ساده‌لوحانه نیست بلکه حاصل خردورزی، دوراندیشی و اقدام عملی است. انسان‌های امیدوار کسانی هستند که آن‌سوی تاریکی امروز، توانایی دیدن و ساختن فردا را دارند.

ساختن نهاد و سازمان به تنهایی معجزه نمی‌کند یا تمام مشکلات را یک‌شبه حل نمی‌سازد. ولی توجه به این نیاز و درک این کمبود کلان که تفنگ بدون اندیشه راه به جایی نمی‌برد، مسئولیت اخلاقی و ملی بر دوش همه انسان‌های آگاه می‌گذارد. نباید منتظر طرح‌های کامل از قبل آماده‌شده یا اجماع‌های بی‌نقص ماند. ساختن نهاد، خود پروسه شکل‌گیری اجماع و بازسازی اعتماد است. اگر این ضرورت را درک کنیم با دوربینی و بر اساس اصول دموکراتیک در محافل، سازمان‌ها و نهادهای سیاسی دور هم جمع شویم، این نقاط اتکا به سرعت به جریانی امیدبخش و تحول‌آفرین تبدیل خواهد شد. گام اول، پذیرش مسئولیت و خروج از انفعال است.



آرشیف: نو یسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین